

مورخ ۲ نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس: در
باره حیات روحانی وجسمانی انسان و
نیاز به تربیت الهی برای وصول به
حیات حقیقی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۲ نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس: در باره حیات روحانی وجسمانی انسان و نیاز به تریت الهی برای وصول به حیات حقیقی^۱

(خطابات جلد اول، ص. ۱۰۰-۱۰۵)

هو الله

من به اروپا و پاریس آمدم ملاحظه کردم اروپا در مادیات نهایت ترقی را دارد، و لکن روحانیات تأثیر و نفوذش چنانکه باید و شاید موجود نیست. لهذا لازم شمردم امشب بحثی از روح بکنم. روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده و جمیع کائنات را از آن فیض بهره و نصیبی. مانند آفتاب که اشراق بر جمیع کائنات ارضی نموده، زیرا جمیع اشیاء موجوده در کره ارض بفیض آفتاب پرورش یابد و پرتو و ضیا گیرد، و لکن این فیض در هر رتبه ای باقتضای آن رتبه ظاهر. شعاع آفتاب را در اجسام صخریه تأثیر و پرتوی و لکن در اجسام شفافه ظهور و جلوه دیگر دارد. هر چند یک آفتاب است و لکن ظهورش در اجسام متنوعه است.

همینطور روح در مراتب وجود ظهورش به اقتضای آن مراتب است. در عالم جماد یک قوه جاذبه است که سبب اجتماع اجزاء فردیه است و آن حیات جماد است، زیرا جماد نیز زنده است، مرده نیست، اما در رتبه خودش. و در عالم نبات قوه نامیه روح نباتی است. و اما در عالم حیوان قوه حساسه روح حیوانیست که از ترکیب و امتزاج عناصر قوه حساسه حاصل می شود و این از مقتضای امتزاج و ترکیب. و اما در عالم انسان نیز کیفیتی است که از ترکیب عناصر منبعث می شود ولی منضم بنفس ناطقه و قوه عاقله است. این روح انسانی که نفس ناطقه است محیط بر اشیاست و کاشف اشیاء و

^۱ نطق مبارک پنجشنبه ۱۱ ذی قعدة ۱۳۲۹ در پاریس مطابق ۲ نوامبر ۱۹۱۱

مدرک اشیاء، اینست که اسرار کائنات را از حیّز غیب بحیّز شهود میآورد. این قوه ایست که جمیع صنائع و علوم و فنون مادی را از حیّز غیب بحیّز شهود می آورد. این قوه هر چند غیر محسوس است، لکن آثارش ظاهر و باهر است. هر چند بجواس ظاهره دیده نمیشود لکن بجواس باطنه احساس میشود.

ولی در عرف روحانین، روحی که گفته میشود مقصد این روح نیست بلکه مقصود آن روح ابدیست، آن حیات ایمانیست، آن روحی است که حضرت مسیح میفرماید باید بآن روح انسان تعمید بشود و تا بآن روح تعمید نشود، در ملکوت الهی داخل نگردد. و همچنین در انجیل می فرماید آن کسی که متولد از جسد شده، جسد است و آن مولودی که از روح تولد یافت، روح است. و همچنین میفرماید بگذار مرده ها را تا مرده ها دفن کنند، زیرا آن نفوس که مؤمن بالله نیستند، هر چند روح انسانی دارند اما از روح حقیقی ایمانی محرومند، لذا در حکم امواتند؛ هر چند حیات ناسوتی دارند، ولی از حیات ملکوتی محرومند. انبیا مبعوث شدند تا این روح انسانی را بروح ملکوتی زنده کنند. این روحیست که سبب حیات ابدی است، این روحیست که سبب سعادت سرمدی است، این روحیست که سبب دخول در ملکوت الله است، این روحی است که انسان ناسوتی را لاهوتی میکند، این روحی است که ظلمانی را نورانی می کند. این روح چون مؤید بنفثات روح القدس شود، نفوذ پیدا کند و عالم را زنده نماید، عالم انسانی را عالم آسمانی کند. نادانان را دانا نماید، ظلمات را مبدل به نور کند، تعالیم الهی را مجری دارد، شریعة الله را منتشر کند، اورشلم الهی را که از آسمان نازل میشود ترویج نماید. جمیع مظاهراهیه چون مؤید باین روح بودند، یکی هستند حقیقت تعالیشان باین روح یکی است، زیرا روح القدس یکی است. حال انسان در مادیات هر قدر ترقی کند و از فیض ابدی، یعنی روح ایمانی محروم باشد، نهایت در رتبه حیوانی ترقی کرده، ولی انسان گفته نمی شود زیرا انسان مثال الهی است، چنانچه در تورات می فرماید که ما انسانی خلق کنیم بصورت و مثال خود .

پس ثابت و محقق شد که انسان حقیقی صورت و مثال الهی است، یعنی استفاضه از جمیع کجالات الهی میکند. و این انسان مانند آئینه است و فیوضات الهی نظیراشعه آفتاب. کجالات الهی یعنی جمیع اسماء و صفات کمالیه در این آینه جلوه کرده. چنین شخص مرکز روحانیت است، مثل اینکه آفتاب مرکز نور عالم مادیست. این نفس مبارک نیز نفخه حیات را در قلوب می دمد یعنی نفوس را روحانی میکند و فیوضات روح در قلوب جلوه مینماید. چنین نفس مبارکی معلم اول عالم انسانی است و اول مجلی بر ممکنات است. ملاحظه میفرمائید او دو هزار سال پیش ظاهر شده است، امروز آثارش موجود است سه هزار سال پیش بوده است آثارش هنوز باهر است. هر چند در عالم اجسام غیر مشهود، ولی در حیّز

ملکوت موجود. لهذا آثارش باهر است و انوارش ساطع، زیرا شیء معدوم اثر ندارد. محقق است که اثر از نتایج وجود است. شیء معدوم را چه تأثیری. این آثار باهره که از وجودات کامله باقیست، دلیل بر وجود آنهاست. حیات ملکوتی دارند، کمالات الهی دارند.

پس باید جمیع ماها روحانی شویم، آسمانی شویم. ربّانی شویم در عالم طبیعت و مادیات هر چه ترقی بکنیم، ناقصیم مگر آنکه منضم بترقیات روحانیه گردد. جسد هر چند در نهایت جمال باشد ولی اگر از روح محروم چه ثمر دارد؟ انسان هر قدر ترقیات مادیه داشته باشد، چون از روح ملکوتی محروم چه نتیجه دارد؟ این بلور هر قدر لطیف و شفاف باشد، اگر بی نور ماند چه فائده دارد؟ این درخت و لو طراوت و لطافت داشته باشد، چون ثمر ندارد، سزاوار آتش است. بشر و لو انسان است، ولی اگر از نفس رحمن محروم، نهایت این است که حیوان کامل است. مثل اینکه داروین فیلسوف انگلیس گفته است انسان از سلاله بوزینه است.

من از شما ها خیلی مسرورم چرا میبینم در شما ها احساسات روحانیست، زنده هستید، حرکت دارید، منجمد نیستید، متوجه بخدا هستید. امیدوارم انشاء الله هر یک از شما ها به نور ملکوتی مثل این لامپ روشن شوید تا آفاق را روشن کنید.

